



در گفت و گوی "انتخاب" با پروفسور هوشنگ امیراحمدی/ بخش پایانی

## مشایب انسانی معتدل، متعهد، و مردمدار است/ ایده ی مکتب ایرانی را اولین بار، من مطرح کردم/ سال 66 به دعوت دولت از مناطق جنگی بازدید کردم

یکی از بزرگترین دروغ های تاریخ ما این است که ما بیش از 2500 "تاریخ شاهنشاهی" داشته ایم! / ما ایرانیها جنگجویان خوبی نبوده ایم اما در صلح توانسته ایم دشمنان پیروزمان را در درون فرهنگ بومی خود حل کنیم / در چنین دنیای امروز نمیشود با درهای نیمه باز پیشرفت کرد! / با دیدگاههای مشایب در ارتباط با همزیستی مسالمت آمیز با دنیا و همکاری با ایرانیان خارج از کشور موافق هستم

کد خبر: ۳۳۰۶۴  
تاریخ: ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ - ۰۰:۳۸

پروفسور هوشنگ امیر احمدی استاد دانشگاه راتگرز در ایالت نیوجرسی آمریکا و رئیس شورای آمریکائیان و ایرانیان در گفتگویی مشروح با خبرنگار سیاسی خبرگزاری انتخاب در خصوص مباحث گوناگون مرتبط با سیاست ایران سخن گفته است.

در بخشهای **اول** و **دوم** این گفتگو وی با تعریف مفهوم فرهنگ از دیدگاه خود به تفاوتهای فرهنگی میان ملل اشاره داشته و با نقد فرهنگ سیاسی غالب بر ایران، تاریخ ایران را موجب رشد "عقده حقارت"، "غرور کاذب"، و "توهم" در ایرانیان دانسته است. وی همچنین فرهنگ ناسالم را دلیل افزایش تعداد "روشنفکر سیاسی" و کاهش "سیاستمدار روشنفکر" دانسته است.

پروفسور امیر احمدی با انتقاد از عدم وجود احزاب فعال در کشور مدعی شده است: سیاستمداران ما بجای اینکه درون احزاب آموزش ببینند در خیابانها سیاسی میشوند. وی ایجاد فرهنگ سیاسی مطلوب را ممکن دانسته و لازمه آن را گسترش آموزش، آگاهی عمومی و فرهنگ "جامعه مدنی"، عدم به کارگیری خشونت در سیاست دانسته است. پروفسور امیراحمدی در بخش دیگری از گفتگو بیان کرده که استعمارزدائی را با دوحرکت موازی ممکن میدانند؛ یکی توسعه همه جانبه کشور و دومی پاک کردن ذهنیت وابستگی و یا استقلال نداری و این موارد را زمانی محقق میدانند که ما در توسعه ملی و همزیستی با دنیا توفیق داشته باشیم.

**بخش سوم و پایانی این گفت و گو بصورت صریح به مباحث سیاست داخلی پرداخته شده که در پی می آید؛**

**انتخاب: اگر به دنبال اصلاح و بهبود و توسعه کشورمان ایران هستیم، که هستیم، نخست باید نقاط ضعف و قوت خود را بشناسیم آنگاه به اصلاح و بهبود نقاط ضعف پردازیم. توجه صرف به نقاط ضعف شاید ذهن شما را افناع کند اما آیا کشور را به صلاح هدایت میکند؟ آیا این الگوی نقد صرف جناحهای مختلف درون نظام که شما گاه با آنها همراهید و گاه مخالف آنها میتواند دردی را از کشور دوا کند؟**

امیراحمدی: من هم با شما موافق هستم که نباید فقط منفی بافی کرد. من در آن مصاحبه و مقاله ای که متعاقب آن نوشتم و در بیشتر نوشته های دیگرم، که متعددند و در دسترس میباشند، همیشه گفته و نوشته ام که ایران یک کشور بسیار "غنی" است. ما یک تاریخ بلند داریم، یک فرهنگ اجتماعی-ادبی بسیار انسانی داریم، دین جامعی داریم، میراث فرهنگی افتخارآمیزی داریم، یک ملت بسیار باهوش هستیم، جمعیت بزرگ و بازار وسیعی داریم، منابع زیرزمینی زیادی داریم، جغرافیای وسیع و استراتژیک داریم، و آب و هوای متنوع و یک کشور چهار فصل داریم. اما این را هم باید اقرار کرد که دستاوردهای ما متناسب با این "ثروت ملی" نبوده و نیست. متأسفانه ایرانیها معمولاً زیادی روی آنچه هستند و دارند حرف میزنند و کمتر به آنچه نیستند و ندارند میپردازند. یعنی ما با خودمان خیلی "تعارف" میکنیم. البته علما و فضلاء زیادی در گذشته و حال در باره کاستیهای ما گفته و نوشته اند، اما بنظر نمی‌رسد که گوش شنوائی هم بوده است. شما ایراد میگیرید که من فقط از "نقاط ضعف" حرف زده ام در حالیکه من نگران هستم که باز هم آنچه گفته شده شنیده نشود! ما ایرانیها برای به پیش رفتن چاره ای جز این نداریم که تعارف را با خود کنار بگذاریم و مشکلاتمان را عریان ببینیم و شنونده خوبی هم بشویم! من در ارتباط با فرهنگ سیاسی ناسالم ما همین کار را کرده ام و اگر بکسی هم بر خورده است متأسف هستم و امیدوارم نیت خیر مرا دریابند.

این را هم بگویم که من در این نقد از فرهنگ سیاسی ایران، جناح یا جناحهای خاصی را در نظر نداشته ام و اگر هم اسم آقای احمدی نژاد آمده است در ارتباط با مقایسه تمثیلی ای بود که بین ایشان و آقای مصدق پیش آمد. واقعیت این است که این فرهنگ سیاسی، باره‌مه ما هست و من هم مشمول آن هستم، با این تفاوت که بخش سیاسی جامعه از آن بیشتر از بخش غیر سیاسی رنج میبرد. مطمئن باشید که نقد من علیه "جناح" خاصی درون و یا بیرون نظام نیست؛ من اصولاً مخالف جناح بازی در ایران امروز هستم چون مسائل ما ملی هستند و نه جناحی و راه حل‌های ما هم فقط تمام-کشوری میتوانند باشند. اینکه می بینید من گاهی با "یک جناح هستم و گاهی مخالف آن"، بدین خاطر است که من پدیده ها را سیاه یا

سفید نمی بینم و فردی "فراجحای"، واقع بین و عملگرا هستم. باضافه، بنظر من لیوان خدمت به کشور اکثر ما نیمی پر و نیمی خالی است و باید درازباییهای منصفانه هر دوی اینها را دید. معیار من برای اینکه ببینم چه کسی تا چه اندازه لیوانش خالی یا پر است، "منافع ملی" ایران است. هر که لیوان خدمتش در جهت منافع ملی کشور پرتر باشد برای من مقبول تر است و تامین منافع ملی هم در تحلیل نهائی یعنی تامین سعادت آحاد جامعه در همه زمینه ها، یعنی همان "انسان محوری" که مقام رهبری روی آن تاکید کرده اند.

## انتخاب: دارائیهای اصیل ایران از نظر شما چیست؟ در این رابطه به نظر شما جمعیت تحصیلکرده، زیر بنای مناسب، ثبات سیاسی، فرصتهای تجاری و جامعه آزاد در چه درجه از اهمیت قرار دارند؟

امیراحمدی: من در سنوآل قبلی، اهم دارائی های ملی ایران را برشمردم. در اینجا باید به این اصل توجه بدهم که دارائیهای یک ملت، بالقوه و بالفعل، در زمینه های مختلف جامعه کاربردهای متفاوت دارند و بنابراین برنامه های متفاوت برای بکار گیری آنها لازم میشوند. مثلاً برای توسعه اقتصادی جامعه، ما به دارائیهائی نیاز داریم که ممکن است برای توسعه سیاسی به ما کمک چندانی نکنند و بالعکس. و همینطور است در رابطه با توسعه فرهنگی، اجتماعی، محیط زیست، آمایش سرزمین و غیره. با این وجود بعضی عوامل برای پیشرفت یک کشور حتما حیاتی هستند.

یکپارچگی سرزمینی و ملی مهم ترین عامل است. استقلال، ثبات سیاسی و اقتدار ملی عامل مهم دوم است. صلح و امنیت عامل سوم است. بدون این سه عامل بستر ساز، هیچ برنامه و سیاست جدی و درازمدتی را نمیشود پیش برد. از دید توسعه ملی، که سنوآل شما هم بنظر میرسد در آن رابطه است، اقتصاد همیشه اصلی ترین اصل است. بدون توسعه اقتصادی، توسعه ملی بی معنی میشود. توسعه اقتصادی هم در مرحله ای به توسعه سیاسی و غیره نیاز پیدا میکند، و در کشورهائی مثل ایران که اقتصاد سیاسی دارند، فاصله بین این دو نوع توسعه نباید زیاد باشد چه در غیر آن صورت رشد اقتصادی قبل از اینکه به توسعه اقتصادی برسد، فرو می پاشد همانطور که در نظام قبل از انقلاب اتفاق افتاد.

برای اینکه این بحث به درازا نکشد، اجازه بدهید روی اقتصاد تمرکز کنم و شرح مختصری در رابطه با چگونگی توسعه آن ارائه نمایم. در اقتصاد تولید اصل است و تولید هم به زنجیره سرمایه گذاری، توزیع و مصرف وابسته است. اجازه بدهید بحث توزیع و مصرف را که بنوبه خود بسیار مهم هستند را به فرصت دیگری موکول کنم و در اینجا روی تولید که مستقیماً به سرمایه گذاری وابسته است پردازم. عوامل تولید عبارتند از نیروی انسانی، سرمایه، تکنولوژی، منابع طبیعی، و کارآفرین. کمیت این عوامل در تولید مهم است اما کیفیت آنها هرچه بیشتر دردیای جدید مهم تر شده است. اما تولید فقط به عوامل تولید نیاز ندارد، به نهاد های تولید هم نیازمند است. این نهادها عبارتند از زیربنای توسعه یافته، شهرهای خوب مدیریت شده، سیاست های عمومی معقول، قوانین منصف و عملی، مالکیت خصوصی و عمومی مشخص، مکانیسم های بازار آزاد، واحد های صنعتی و تجارت خانه های مدرن، و آن سه عامل بستر سازی که در بالا از آنها اسم بردیم. نبود و یا کمبود هر یک از این نهاد های تولید ویا پائین بودن کیفیت آنها کارکرد و یا کارائی اقتصاد را دچار اختلال میکند. مثلاً نبود ثبات سیاسی و یا یک افق روشن اقتصادی باعث فرار سرمایه و مغزها میشود.

نیروی کار مهمترین عامل تولید در دنیای جدید است. اما برخلاف دورانهای گذشته و فعالیتهای اقتصادی چند دهه پیش، دنیای امروز دیگر دنیای کارگر فراوان نیست بلکه کارگر متخصص است. یعنی "دست" امروز در اقتصاد ارزش کمتری از "مغز" دارد. همین اصل در مورد بقیه عوامل کم و بیش صادق است. پس جمعیت تحصیلکرده ما بسیار با اهمیت است بشرطی که تخصصهای لازم را هم فرا گیرند، به کار مناسب گمارده شوند، و ابزارهای لازم در اختیار داشته باشند. اهمیت نیروی کار بطور روزافزونی نقش آموزش و پرورش، بهداشت، و تغذیه سالم را در توسعه ملی پر اهمیت کرده است. سرمایه گذاری برای رشد و توسعه "سرمایه انسانی" امروز از مهمترین نوع سرمایه گذاری برای پیشرفت در همه زمینه ها از جمله اقتصاد ملی شده است. در همین حال در اکثر کشورهای پیشرفته حتی "توسعه نیروی کار" بعنوان یکی از جدیدترین رشته های آکادمیک و تحقیق وارد عرصه دانشگاهها و موسسات عالی شده است.

هنوز هم کمتر از 1 درصد تولید ناخالص ما صرف تحقیق و توسعه میشود. در کشورهای پیشرفته این رقم 5 در صد یا بیشتر است. در چنین وضعیتی ما برای آینده نزدیک، چاره ای جز وارد کردن این تکنولوژیها و کپی برداری از آنها نداریم و برای توفیق در این امر هم باید مبادلات جهانی ما قوی تر شود.

تکنولوژی عامل برتر دیگر است. دنیای امروز دنیای تکنولوژیهای پیشرو و پیچیده نظیر نانو تکنولوژی و تکنولوژی ژنتیکی است که کاربرد آنها در ایجاد ابزارها و مواد جدید، دنیای آینده را دگرگون خواهد کرد. کشورهائی که در تکنولوژی های نوین برتری دارند، امروز از پیشروترین کشورها هستند. نمونه های دیگر این تکنولوژیهای جدید که هم اکنون در تولید نقش برتر دارند عبارتند از تکنولوژی های اطلاعات، ارتباطات، الکترونیک، مواد جدید، کمپیوتر (نرم افزار و سخت افزار)، هوا و فضا، روباتیک، سل انرژی، بیومدیسین، و همراه و بیسیم. همه این تکنولوژیها در یک چیز با هم مشترکند: همه آنها فراورده های مغز انسانها هستند و گنجایش آنها برای تغییر و تحول نامحدود است. در واقع پیشرفت در همه این تکنولوژیها بسیار سریع و ابداعات در آنها خارق العاده هستند.

اساس تولید آنها هم دو عامل است: آموزش عالی و تحقیق و توسعه (آر-ان-دی). ما در ایران به این عامل آخری توجه زیادی نداشته ایم. مثلاً هنوز هم کمتر از 1 درصد تولید ناخالص ما صرف تحقیق و توسعه میشود. در کشورهای پیشرفته این رقم 5 درصد یا بیشتر است. در چنین وضعیتی ما برای آینده نزدیک، چاره ای جز وارد کردن این تکنولوژیها و کپی برداری از آنها نداریم و برای توفیق در این امر هم باید مبادلات جهانی ما قوی تر شود.

سرمایه عامل مهم دیگری است که ما بدلیل داشتن نفت و یک اقتصاد وسیع، بخشی از آن را داریم ولی متأسفانه همه آنرا قادر نبوده ایم در کشور هزینه کنیم و یا بدرستی هزینه کنیم. منشاء دیگر سرمایه ملی پس اندازهای خصوصی هستند که سنتاً در ایران کم هستند، و از آن مقداری هم که وجود دارند، قسمتی وارد گردش پولی نمیشود، قسمتی صرف واردات میشود و بخشی هم از کشور "فرار" میکند. کمبود سرمایه را اکثر کشورها از طریق سرمایه گذاری خارجی تامین کرده اند و ما هم میبایست چنین کنیم. اما باید شرایط ورود سرمایه را فراهم سازیم و استفاده از آن هم باید طوری باشد که به توسعه کشور کمک کند و با مصالح ملی ما وفق داشته باشد. این را هم اضافه کنم که امروزه وقتی از "سرمایه" صحبت میشود، نباید فقط به "پول" فکر کرد. "سرمایه سرزمینی"، یعنی امتیازاتی که ویژه یک محل است، و "سرمایه اجتماعی"، یعنی روابط اعتماد و همیاری درون یک جامعه مشخص، هم بخشی از سرمایه های یک کشور هستند که متأسفانه در ایران کمترین توجه به آنها میشود. سرمایه مهم دیگر ایران نیروی انسانی آن است که هم کمیت زیادی است و هم کیفیت بالائی دارد. اگرچه ایرانیان هنوز از لحاظ علم، تجربه، تخصص، تکنولوژی (مخصوصاً در زمینه های اختراع و ابداع)، مدیریت و سازماندهی دارا ضعفهای عمده هستند، آنها در زمینه های دیگر حرفه ای و فن سالاری رشد قابل ملاحظه ای کرده اند .

منابع طبیعی عامل مهم دیگری است و خوشبختانه ایران ما از این بابت خیلی غنی است. ما در ذخایر نفت و گاز در دنیا، برترتیب چهارم و دوم هستیم و منابع فلزات ما نیز بسیار غنی است. زمینهای زراعی و غیر زراعی وسیع هم داریم و محیط زیست ما هم بدلیل دو دریا، جنگلهای انبوه، سلسله کوهها، کویرها و دشتهای وسیع برای توسعه اقتصادی بسیار مناسب است. متأسفانه ما هنوز از این منابع خدادادی که استفاده از آنها به تکنولوژیهای خیلی پیشرفته هم نیاز ندارد استفاده بهینه نکرده ایم. از طرف دیگر، فراوانی نفت و عدم برنامه ریزی برای استفاده درست از درآمدهای "باد آورده" آن در عمل باعث عقب ماندگی صنعت و تکنولوژی در ایران شده اند. بر اساس نظریه "بیماری داچ"، درآمدهای زیاد نفت باعث افزایش ارزش پول ملی میشود و این درعوض قیمت واردات را پائین میآورد و در مقابل قیمت صادرات را بالا میبرد. در نتیجه، واردات افزایش میابند و صادرات کاهش. بعبارت دیگر، صنایع ملی زیر بار رقابت نابود میشوند و صنایع و تکنولوژی جدید هم بوجود نمی آیند.



کارفرما، که در ایران هم دولت و هم بخش خصوصی است، نقش مهمی در تولید دارد. اینجا صحبت از نگرش و مدیریت درست است و از قانونمندی و انضباط و از بدعت و خطرپذیری مطلع. مشخصاً، یک کارفرمای خوب چهار نقش اساسی زیر را در تولید بازی میکند: اول سرمایه گذاری میکند و برای این حرکت خود بنوعی "خطر" میپذیرد؛ دوم، منابع را بطرز بهینه ای تخصیص میدهد؛ سوم، نوسانات بازار را کنترل میکند؛ و چهارم، بعنوان یک مبتکر عمل میکند. کارفرمائی که حتی در یکی از این وظایف ناکارآمد باشد، حتماً در تولید شکست میخورد. در اقتصاد ایران، دولت بزرگترین کارفرما و در عین حال کم تجربه ترین آنهاست چون مدیران آن دائماً در چرخش هستند. متأسفانه بخش دولتی ایران، علیرغم حضور وسیع در تولید و نیاز حتمی این حضور وسیع، آمادگی لازم را برای مدیریت صحیح اقتصاد ندارد و در این رابطه بزرگترین مسئله اش هم بی توجهی به برنامه ریزی برای تخصیص بهینه منابع انسانی و غیرانسانی تولید، عدم ابتکار و خلاقیت در روش مدیریت، بی توجهی بتوازن لازم بین برابری و کارائی اقتصادی، کم کاری در ایجاد فرصت های شغلی جدید (عمدتاً بدلیل کم توجهی به فعالیتهای اقتصادی کوچک)، و ناتوانی در مبارزه با فساد اقتصادی و اداری است .

در ایران، عموماً به سرمایه داری کار آفرینی و به سرمایه دار کارآفرین میگویند. این تعابیر کامل درست نیستند. اولاً، سرمایه داری معنای بسیار وسیع تری از کارآفرینی دارد و همه سرمایه داران هم کارآفرین نیستند. اصلاً هدف سرمایه داری کار آفرینی نیست بلکه انباشت سرمایه است و تولید سود هر چه بیشتر. برای درک بهتر نظام سرمایه داری در ایران و کمک به برنامه ریزی دقیق تر برای توسعه، بهتر است سرمایه داران در گروههای متفاوت دسته بندی بشوند. مثلاً یک عده از این جماعت را باید سرمایه ساز خواند. اینها انواع سرمایه ها را میسازند در حالیکه ممکن است مستقیماً در کارآفرینی نقشی نداشته باشند. مثل دانشمندان و مخترعین و متخصصین و کاسبان. گروه دیگری هم هستند که از سرمایه های ایجاد شده توسط گروه اول و خودشان برای تولید و کارآفرینی استفاده میکنند. اینان به معنی واقعی کار آفرین هستند. متأسفانه گروه دیگری هم هستند که نتیجه کار سرمای سازان و کارآفرینان را میخورند و خود نقش کمتری در تولید دارند. مثلاً کسانی که کارخانه های موجود را میخرند چون زمینهای آنها در آینده گران خواهد شد!

اینان را بهتر است سرمایه خوار بنامیم. و بالاخره دسته چهارمی هم هست که ضد تولید هستند و فقط از طریق رانت خواری، نزول خوری و فساد و روابط، سرمایه میاندوزند و به خارج منتقل میکنند و یا در داخل صرف مصارف لوکس میکنند. اینان را باید جزء جماعت سرمایه غارت گر بحساب آورد. یک سیاست توسعه درست به دو گروه اول هر کمکی را میکند، گروه سوم را بسیار محدود میسازد و ریشه گروه چهارم را در اقتصاد میخسکاند .

نقش نهادهای تولید برای یک اقتصاد پیشرو کمتر از نقش عوامل تولید نیست. من این نهاد ها را در بالا اسم بردم و در اینجا بخاطر احتراز از طویل شدن بیشتر این مصاحبه، فقط به شرح کوتاهی از نقش بسیار حیاتی دولت در این رابطه میپردازم. واقعیت اول این است که بخش عظیمی از این نهادهای تولید در ارتباط با دولت شکل میگیرند، و بهمین دلیل هم نقش دولت در اقتصاد ایران وای مالکیت و مدیریت آن میروند. این است که یک دولت کارآمد و با انضباط، کشور را بسوی توسعه میبرد در حالیکه یک دولت منفعل و بی انضباط باعث عقب ماندگی آن میشود. نقش دولت مخصوصاً در چهار حوزه "نهادی" همیشه برای اقتصاد کشور تعیین کننده بوده است: (1) قانون گذاری، اعمال نظم و تشویق به مشارکت مردمی؛ (2) روابط دیپلماتیک مصلحانه، سرمایه گزاری و تجارت خارجی برد-برد، و همکاریهای منطقه ای؛ (3) سیاستهای مالی و پولی و ارزی با ثبات و معقول؛ و (4) ساخت و ساز زیربنا های مدرن و مدیریت درست آنها. دولتی که در این زمینه ها کم کاری میکند حتما در توسعه کشور دچار مشکل میگردد.

### **انتخاب: آیا وجود خطوط قرمز برای حکومتها را صحیح میدانید یا عدم وجود آن را فقط برای نظام ایران متصور هستید؟ یعنی آزادی بیان در طرح هر مساله ای را برای منتقدان یک نظام در هر کجای دنیا ناپید میکنید؟**

امیراحمدی: همه کشورها در رابطه با "عمل" شهروندان خود خطوط قرمز دارند و ایران هم نباید یک استثناء باشد. مثلاً من کشوری را نمیشناسم که در ارتباط با حفظ نظام و یا امنیت جامعه خود خط قرمز نداشته باشد، که من آنرا "خط قرمز نهائی" مینامم. اما کشورهای مختلف بنا بر درجه تحمل پذیری آنها، این خطوط قرمز را در فاصله های متفاوتی از آن خط قرمز نهائی تعیین میکنند. اینکه این خطوط باید در کجا گذاشته شوند بستگی دارد به وضعیت مشخص در یک کشور مشخص. مثلاً، کشورهای که امنیت ملی آنها از بیرون در خطر قرار میگیرد، بدرستی خطوط قرمز خود را با فاصله زیادی از آن خط قرمز نهائی میگذارند. در حالیکه در کشورهای که چنان تهدیداتی ندارند و جامعه در درون و بیرون خود در صلح زندگی میکند، این خطوط قرمز خیلی به آن خط قرمز نهائی نزدیک تر هستند.

اما در ارتباط با "ایده" شهروندان و "آزادی بیان" که به همراه آن می آید، داستان کمی فرق میکند. معمولاً کشورها درجه تحمل بالاتری برای ایده و بیان آزاد آن دارند و خیلی از کشورها به شهروندان خود در "حرف" حق میدهند که حتی خواهان سرنگونی نظام کشورشان هم بشوند. در اینجا هم وضعیت مشخص کشور مشخص را باید در نظر گرفت. خوشبختانه قانون اساسی جمهوری اسلامی در این رابطه صراحت دارد و بسیار دمکراتیک است. در اصل نهم آمده است که: "در جمهوری اسلامی ایران آزادی، استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند." بعد در اصل بیست و سوم هم، بدون ذکر هیچگونه اگر و مگر، آمده است که "تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمیتوان صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد".

### **انتخاب: وقتی از فرهنگ سیاسی نا سالم سخن میگویند ، آیا تنها 30 سال اخیر را مد نظر دارید یا یک دوره ی تاریخی را مورد بحث قرار میدهید؟ و آیا خود را بنیانگذار تمام مباحث روشنفکرانه در ایران معاصر میدانید؟ فرهنگ سیاسی ایران چقدر در مواجهه با اسلام شکوفاتر شده است؟**

امیراحمدی: همانطور که در بالا گفتم مفهوم "فرهنگ" در قرن 18 زاده شد و "فرهنگ سیاسی" حتی عمر کوتاهتری دارد. اما خصلتهائی را که من از آنها اسم میبرم و آنها را بخشی از فرهنگ سیاسی ایران میدانم، قدمتی به دازای تاریخ مدون ایران

آقای خانمی سعی کرد با نادیده گرفتن امریکا، این سیاست را از اروپا شروع کند که موفق نشد چون اروپا هم به شکلی هنوز زیر نفوذ امریکا است! در دنیای بعد از جنگ جهانی دوم، اروپا هرگز نتوانسته است یک مشکل جهانی را در غیاب امریکا حل و فصل کند.

دارند. من حتی از داریوش بزرگ هم نقل قول آوردم. پس، این فرهنگ ناسالم قرن‌ها قبل از ورود اسلام به ایران، در این مرزوبوم وجود داشته است. البته این فرهنگ طی تاریخ تغییراتی زیادی کرده و اسلام هم اثرش را روی آن گذاشته است. من اسلام شناس نیستم و نمیتوانم بگویم در تحلیل نهائی این اثر در چه جهتی بوده است. ما میدانیم که تا در دوره هائی بعد از اسلام، ایران در اوج پیشرفت خود بود و بزرگانی چون حافظ، سعدی، فردوسی، رازی، بیرونی، خیام، مولوی، بوعلی سینا به دنیا عرضه کرده است. این را هم میدانیم که از اوایل قرن 15 میلادی به بعد، کسانی چون امام محمد غزالی و محمد باقر مجلسی جلوی پیشرفت علم و فلسفه را گرفتند و به‌مراه شیخ ابو محمد روزبهان، نظام الملک و خواجه نصیرالدین طوسی فرهنگ سیاسی ناسالمی را در ایران پیریزی کردند. از اواسط قرن نوزدهم، اسلام بار دیگر به کمک ایران می‌شنازد و در کارزارهای ضد استعماری و مشروطیت خدمات شایانی میکند. دوره بعدی شکوفائی اسلام در ایران با انقلاب اسلامی شروع میشود که در واقع مقطع شروع یک فرهنگ سیاسی جدید میشود که البته هنوز جوانه هایش را میبینیم و تا بارور شود فرصت زیادی میطلبد.

اینکه من خود را بنیان گذار "تمام" مباحث روشنفکرانه در ایران میدانم یا نه، جوابم یک "نه" بزرگ است! من یک آموزگار هستم و همچون آموزگاران خوب، هم یاد میدهم و هم یاد میگیرم. من محقق هم هستم و در این لباس مسائل جامعه خودم و جهان اطرافم را با دیدی تیز و انتقادی نگاه میکنم. من سعی میکنم و رای ظاهر پدیده‌ها بروم و خود را معمولاً با مسائل روزانه کمتر درگیر میکنم. من یک دید دراز مدت و استراتژیک از ایران و جهان اطراف آن دارم و در آن چهارچوب ایده و سیاست تولید میکنم. مثلاً در باره کاربرد غیرمؤثر زور غیر دفاعی، در باره بازسازی بعد از جنگ، درباره لزوم توجه به مشکل ایران و آمریکا، در باره جامعه مدنی و خطرسیاسی شدن آن، درباره لزوم انتخابات آزاد، درباره لزوم دولت ائتلاف ملی، در باره لزوم مدیریت درست مناطق و اقوام کشور، و بالاخره در باره توسعه و منافع ملی حرف‌های پیشرو و ماندگاری زده ام. این را هم اضافه کنم که من معمولاً فقط برای قفسه‌های کتابخانه نمی‌نویسم بلکه سعی میکنم نوشته‌هایم را طوری تنظیم کنم که مستقیماً مورد استفاده باشند. یکی از افتخارات من تدوین کتابهای "جزایر کوچک، سیاستهای بزرگ: تنب و ابوموسی در خلیج فارس" و "منطقه دریای خزر بر سر چند راهی: عرصه‌ای نو برای انرژی و توسعه" است که با صراحت از منافع ملی ایران در این موارد دفاع میکنند.

### **انتخاب: چقدر نوع برخورد متقابل با همسایگان را عامل ایجاد و یا تغییر نوع فرهنگ سیاسی در ایران میدانید؟**

امیراحمدی: خیلی زیاد. واقعیت این است که ایران در گذرگاه تاریخی خود دائماً با قدرتهای بزرگ و قبایل وحشی قلدر درگیر بوده است. از همان زمان که یکی از اولین امپراطوریه‌ها را ساختیم، با امپراطوریه‌های یونان، روم، عثمانی، روسیه، انگلستان و حالا امریکا در جنگ و تنش بوده ایم. در این میان هم قبایل وحشی عرب و مغول و ترک سلجوقی به ما حمله کردند و بر ما مسلط شدند. ما در مسیر "راه ابریشم" هم بودیم و از طریق داد و ستد هم با دنیا مراوده داشته ایم.

ایران در واقع "بازترین کشور بزرگ" شرق تاریخی" است، و بعنوان "نماینده" این شرق، با "عرب تاریخی" بتناوب در تقابل بوده ایم. متأسفانه ما در اکثر این جنگها و حتی در تجارت هم بازنده بوده ایم و بردهای ما انگشت شمارند! تاریخ ما تاریخ پاره پاره‌ای است که در آن دوره‌های طولانی ثبات بندرت یافت میشود. این تاریخ انواع و اقسام ملت‌ها، قبایل و حکومتها را تجربه کرده است. یکی از بزرگترین دروغهای تاریخ ما این است که ما بیش از 2500 "تاریخ شاهنشاهی" داشته ایم! فرهنگ ما و بطبع آن فرهنگ سیاسی ما هم نمیتوانست جدا از این تاریخ شکل بگیرد.

عموماً گفته میشود که هویت ما ایرانیان سه لایه ایرانی، اسلامی و غربی دارد. من معتقد هستم که به هر حال مبنای این هویت را باید در فلسفه میترائیسم قبل از زرتشت جستجو کرد، فلسفه‌ای که طی دوران طولانی تحول درآلود خود به عرفان اسلامی رسید و در ایران معاصر نیز شبه آن در تمامی ابعاد زندگی ما پرسه میزند. تنها درسی که تاریخ ایران و فرهنگ زاده شده از آن به ما می‌آموزد این است که برای ساختن یک هویت مشخص تر و یک فرهنگ پویاتر ملی باید به اصل خود برگردیم و در عین حال روابط ما را با دنیای بیرون و همسایگان در چهارچوب صلح و همکاری بنا نهیم و حتی الامکان از ایجاد تنش و دعوا از هر طرف به پرهیزیم. ما ایرانیها جنگجویان خوبی نبوده ایم اما در صلح توانسته ایم دشمنان پیروزمان را در درون فرهنگ بومی خود حل کنیم.

مثلاً، ما توانستیم از اسلام اعراب، شیعه ایرانی بسازیم که نتیجه اش "خدمات متقابل ایران و اسلام" است. از طرف دیگر، ایران یک کشور اسلامی و در حوزه جغرافیائی اسلام قرار دارد و بنابراین باید، با حفظ هویت ایرانی و میراثهای فرهنگی و بومی خود، هویتی که با این جغرافیای اسلامی هم‌خوانی داشته باشد کسب کند. متأسفانه این یک جغرافیای متشنج بوده و هست و بی‌توجهی به مشترکات و تکیه روی تفاوتها پیامدهای ناگوار داشته و خواهد داشت.

### **انتخاب: وجود سطح دوگانگی فناوری میان ایران و کشورهای توسعه یافته و نبود دید مشترک در خصوص**

## مساله جهانی شدن چقدر می تواند در رشد اقتصادی کشور و تحولات سیاسی چند سال اخیر مورد توجه قرار گیرد؟

امیراحمدی: ما دستاوردهای بزرگی در این چند دهه گذشته داشته ایم. نظیر پیشرفتهای ما در صنایع هوا-فضا، اتومبیل، پتروشیمی، نفت، و غذایی. و مهمتر اینکه این پیشرفتهای ما با مغز و دست ایرانی کسب کرده ایم و بادوام خواهند بود. در بخش آموزش و بهداشت و توسعه روستائی هم بسیار جلو رفته ایم. زیربناهای ما هم افزایش چشم گیر داشته اند، مخصوصاً در بخش آب و برق و شاهراهها. اما باید بپذیریم که در این چند دهه گذشته ما با سرعت و شتاب کمتری از خیلی از هم قطاران گذشته مان توسعه یافته ایم و در رشته های جدید تجارت جهانی و تکنولوژیهای جدید بسیار عقب مانده ایم. ما در مقطع انقلاب اگر از کره جنوبی و ترکیه جلو تر نبودیم حتما عقب تر هم نبودیم. امروز کره جنوبی به یک غول صنعتی و مدرن و توسعه یافته تبدیل شده است و ترکیه هم می رود که تبدیل به یک کشور اسلامی پیشرفته بشود. مالزی یک کشور عقب مانده بود وقتی که ما صنعت داشتیم؛ حالا کشور اسلامی مدرنی شده است. حتی دنیای عرب هم بعضاً از ما جلو زده است!

دنیای امروز دیگر تنها دنیای دولتها نیست بلکه دنیای سازمانهای غیردولتی، شرکتهای فراملیتی و مسائل جهانی هم هست. بعلاوه، دنیای امروز دنیای آزادی و داد و ستدهای بی حدود است، دنیای تکنولوژیهای مدرن و پیچیده است، دنیای اتحادهای استراتژیک و تکنولوژیک است، دنیای اختلاط ملتهاست، دنیای کیفیت و ارزش است (نه کمیت و حجم)، و دنیای رقابتهای جهانی بر اساس برتری های "مغز- ساخته" است (نه فقط برتریهای طبیعی چون در گذشته). در چنین دنیائی نمیشود با درهای نیمه باز پیشرفت کرد! متأسفانه مشکل با آمریکا و غرب ایران را از توسعه با شتاب باز داشته است و ما را هر روز از دنیای جدید عقب تر میاندازد. در حالیکه "شرق گرایی" ما معقول است، "غرب گرایی" ما مسئله ساز بوده است. باید حتما و فوری فکری کرد و راهی گشود. خوشبختانه مقام رهبری قدم اول را برای پیشرفت پرشتاب ایران از "وضعیت موجود به وضعیت مطلوب" با ابتکار طرح الگوی پیشرفت کشور برداشته اند. باید در اسرع وقت همه آحاد ملت را برای این منظور مجهز کرد و و بحرکت در آورد.

خوشبختانه مقام رهبری قدم اول را برای پیشرفت پرشتاب ایران از "وضعیت موجود به وضعیت مطلوب" با ابتکار طرح الگوی پیشرفت کشور برداشته اند. باید در اسرع وقت همه آحاد ملت را برای این منظور مجهز کرد و بحرکت در آورد.

## انتخاب: آیا سیاست خارجی آقای احمدی نژاد مبنی بر تمرکز در ارتباط با دول اسلامی و عرب را بهتر میدانید یا سیاست خارجی آقای خاتمی که بیشتر حول کشورهای غربی بود؟

امیراحمدی: هیچ یک را! الویت این سیاست خارجی که فلسفه وزارت امور خارجه شده است، اول کشورهای همسایه، دوم کشورهای اسلامی، سوم کشورهای منطقه، چهارم کشورهای فرامنطقه (اروپا)، و بالاخره پنجم دنیای ماورای آنها (یعنی آمریکا) بوده است. بی دلیل نیست که سیاست خارجی ما در هیچ دوره ای در بعد از انقلاب بطور رضایت بخشی موفق نبوده است. ایران بیشترین مشکل را همیشه با همسایگان و مخصوصاً همسایگان مسلمان خود داشته است و کماکان دارد. دلیل آن هم این است که اولاً، مشکلات تاریخی و سرزمینی وجود دارد، ثانیاً، درون دین ما دودستگی سنی و شیعه هست، وثالثاً اکثر این کشورهای همسایه و اسلامی دست نشانده های غرب، مخصوصاً آمریکا، هستند و استقلال عمل ندارند. آنها حتی اگر بخواهند با ایران رابطه دوستانه هم داشته باشند، غرب نمیگذارد.

برای مثال، اگر ما با آمریکا مشکل نداشتیم، امارات هرگز بحث جزایر را با این حرارت و وقاحتی که مطرح میکند، نمیکرد؛ آذربایجان درباره رژیم حقوقی دریای خزر اینقدر بی پروا و پر مدعا نمیشد؛ و لوله های نفت و گاز از قفقاز و آسیای میانه حتماً از طریق ایران به آبهای آزاد وصل میشدند. اگر در منطقه موفقیتی هم عاید ما شده، مثلاً در عراق و افغانستان، عمدتاً از حماقت غرب و آمریکا بوده است تا از هوشمندی ما. این موفقیتها هم عمدتاً صورتی هستند و نه واقعی چون هر دوی این کشورها در اشغال آمریکا هستند. این را هم بگویم که ما، علیرغم مشکلات زیاد، توانسته ایم عمق استراتژیک خود در منطقه را با اتحاد و همکاری با نیروهای ضد غربی- اسرائیلی افزایش دهیم. گرایش به شرق هم اندکی کمک کرده ولی درد سرساز هم بوده است. آقای خاتمی سعی کرد با نادیده گرفتن آمریکا، این سیاست را از اروپا شروع کند که موفق نشد چون اروپا هم به شکلی هنوز زیر نفوذ آمریکا است! در دنیای بعد از جنگ جهانی دوم، اروپا هرگز نتوانسته است یک مشکل جهانی را در غیاب آمریکا حل و فصل کند. اروپا تا حداقل 15 سال آینده هم هنوز دنباله روی آمریکا خواهد بود. تمام پیش بینیهای علمی نشان میدهند که علیرغم اینکه قدرت حاکمیت آمریکا بر جهان بطور نسبی در حال نزول است، حداقل تا حدود سال 2025 کماکان بزرگترین قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی دنیا خواهد ماند. چند سال پیش میگفتند ژاپن از آمریکا جلو خواهد افتاد. دیدیم که نشد! حالا میگویند چین جبران ژاپن را خواهد کرد! این هم میتواند خیال باطلی باشد.

انتخاب: راستی آقای امیراحمدی! این روزها از آقای مشایبی به دلایل مختلف انتقاد زیاد میشود. نمونه اش آقای متکی است که از دولت اخراج شد. اولاً نظرتان در مورد این موضوع چیست؟ ثانیاً نظرتان در مورد اصل اخراج آقای متکی چیست؟ آیا اخراج ایشان، سیاست ایران را تغییر میدهد؟

امیراحمدی: من آقای متکی را بارها در نیورک دیده بودم. مرد شریف و دانائی است و من جدا برای ایشان متاسف شدم. من معتقدم که اخراج ایشان به آن شکلی که اتفاق افتاد نه بنفع دولت آقای احمدی نژاد بود و نه بنفع ایران و یا نظام. البته آقای احمدی نژاد حق دارد که وزیر خودش را عوض بکند ولی باید رعایت احترام همکاری را هم بکند. من راستش نمیدانم پشت صحنه چه گذشته است. حتماً آقای احمدی نژاد هم دلایل خودش را دارد. از اینکه آقای مشائی چه نقشی داشته است هم من کلاً بی اطلاع هستم. من امیدوارم که ایشان در این نوع موارد نقشی بازی نکنند و فکر هم میکنم که نمیکنند چون در تحلیل نهائی بسود ایشان نخواهد بود. واقعیت این است که آقای متکی وزیر امور خارجه آقای احمدی نژاد نبود. ایشان در انتخابات 2005 مسئول انتخابات آقای دکترعلی لاریجانی بود. من همچنین خبر دارم که ایشان گزینه اول آقای احمدی نژاد برای پست وزارت امور خارجه هم نبود.

آقای متکی در روش هم با آقای احمدی نژاد متفاوت بود. ایشان معمولاً آرام تر و کم تحرک تر از رئیسش بود. متاسفانه در این اواخر هم مشکلات وزارت امور خارجه هرچه بیشتر شد و اتفاقاتی که در رابطه با افزایش تحریمها، قطعنامه حقوق بشر سازمان ملل علیه ایران، پیش رفتن توافق نامه با ترکیه و برزیل، و اتفاقاتی که در رابطه با آن سه کشور افریقائی پیش آمدند و موارد دیگر آقای احمدی نژاد را نگران کرده بود. و بالاخره، بنظر میرسد که آقای احمدی نژاد دوست دارد وزیر امورخارجه را یک کمی بیشتر در حوزه مذاکرات غنی سازی فعال کند و فکر میکرد این اتفاق با بودن آقای متکی نمی افتد. آقای احمدی نژاد به مذاکرات استانبول بسیار امیدوار است و نمیخواهد دست خالی از این مذاکرات برگردد. از طرف دیگر، سیاستهای کلان خارجی کشور را مقام رهبری تعیین میکند و بنابراین قرار نیست تعویض وزیر تغییرات اساسی ایجاد کند. در عین حال هم، دولت و وزارت امور خارجه نقشهای مهمی در سیاست سازی و اجرای سیاستها بازی میکنند. پس انتظار تغییرات فاحش را نمیتوان داشت اما این تغییری تاثیر نخواهد بود .

**انتخاب: و بحث دیگر آنکه، در میان این همه انتقاد از مشائی، نام شما نیز گاه گاه دیده میشود. آیا اصلاً تا به حال با ایشان دیدار داشته اید و وجود برخی همکاریها با ایشان و دولت را در امور مختلف از جمله اقتصادی، را نباید میکنید؟ لطفاً توضیح دهید.**

امیراحمدی: در باره رابطه من با آقای اسفندیار رحیم مشائی هم اغراق میشود و هم بی انصافی. من آقای مشائی را یکبار در ایران و چند بار در آمریکا دیده ام و با هم حرف هم زده ایم. از نظر من ایشان آدم معتدل، متعهد، و مردمداری است و همیشه سعی دارد کمک کند و مشکل را حل کند. من هیچ همکاری اقتصادی ای با ایشان یا دولت آقای احمدی نژاد نداشته ام. من برای بازاریابی مناطق آزاد کیش و انزلی به مدیریتهای این مناطق طرحهای مفصل و مهمی داده ام و برای تهیه این طرحها هم مبالغی هزینه کرده ام اما در ازاء آنها از دولت و از این مناطق دیناری دریافت نکرده ام و پروژه ای هم نگرفته ام. خوشحال هستم که به نوبه خود توانسته ام خدمت کوچکی بکنم. یادم هست که چند وقت پیش شایعه شده بود که دختر من در کیش با وساطت آقای مشائی یک پروژه بزرگ هتل سازی گرفته است که البته همان موقع هم من و هم آقای مشائی تکذیب کردیم چون کذب محض بود. در واقع من فقط یک فرزند دارم، یک دختر 19 ساله، که در یکی از 8 دانشگاه برتر آمریکا مشغول تحصیل در یکی از رشته های علوم است .

گاهی هم شباهت در نظرات من و آقای مشائی باعث شبیه میشود. مثلاً، من 15 سال پیش در یک مقاله در باره جامعه مدنی در ایران که در مجله "ایران فردا" چاپ شد، نوشته بودم که جمهوری اسلامی از مراحل "اسلام-اسلام" و "اسلام-ایران" گذشته و دارد وارد مرحله "ایران-اسلام" میشود، و پیش بینی کرده بودم که در دوره تکمیلی خود، جمهوری اسلامی وارد مرحله "ایران-ایران" خواهد شد. حالا عده ای بحث "مکتب ایرانی" آقای مشائی را به این ایده من نسبت میدهند در حالیکه ما در این باره با هم هرگز سخنی نگفته ایم. این را هم بگویم که با بخشی از دیدگاههای آقای رحیم مشائی، مخصوصاً درارتباط با همزیستی مسالمت آمیز با دنیا و همکاری با ایرانیان خارج از کشور، موافق هستم. ایشان همیشه سعی کرده است که مسائل ایرانیان خارج از کشور در چهارچوب قانون حل و فصل بشود تا بتوانند به ایران برگردند و در توسعه کشورشان نقش بازی کنند. من فکر میکنم این سیاست، علیرغم کاستی هایش، بنفع کشوراست و باید از آن حمایت شود.

**انتخاب: اما با وجود توضیحات مکرر شما، کیهان، واین اواخر تابناک، دست از افشا گریهای خود برنداشته اند. مثلاً، همین هفته گذشته، تابناک مدارکی را منتشر کرد که براساس آنها ادعا میکند شما به کنفرانس شورای عالی ایرانیان درتایستان گذشته دعوت شده بودید واینکه نه تنها هزینه های شما پرداخت شده است که شما شروطی هم برای شرکت در کنفرانس، منجمله گرفتن پروژه کیش، را داشته اید. تابناک همچنین گزارش میکند که نوار مصاحبه "جنجالی" شما با خبرنگار فارس ضبط و به دفتر ریاست جمهوری برده شده است. لطفاً برای خاطر روشن شدن افکار عمومی، نظراتان را در این موارد با صراحت و تا جای ممکن با دقت توضیح دهید .**

امیراحمدی: به چشم! ابتدا مایلم با صراحت بگویم که من با شفاف سازی در همه زمینه ها و برای همه آحاد ملت و دولت موافق هستم و برای مطبوعات هم در این رابطه یک نقش مهم قائلم. اما اگر مطبوعات ما بجای "شفاف سازی" به

"افشاگری" بپردازد که اساس آن غرض و مرض است، نه تنها حقیقتی بدرستی گفته نمیشود که ناحق بر فرهنگ جامعه مسلط میگردد.

باید بگویم که کار کیهان و تابناک منعکس کننده آن فرهنگ سیاسی ناسالم است که من در ابتدای این مصاحبه به تفصیل شرح داده ام، و بنابراین موجب تعجب من نیست. این حضرات و دوستان مطبوعاتی شان "طوفان در استکان" ایجاد میکنند تا شاید بتوانند از این طریق "رقبا" یا "دشمنان" خیالی خود را از میدان بیرون کنند و بیکه تاز شوند. آنها این نوع بازیهای ناسالم را درحالی ترویج میدهند که مملکت مسائل عدیده حیاتی جلوی روی خود دارد و منافع ملی و صلاح نظام در تمرکز کردن روی این مشکلات حیاتی و یافتن راه حلها موثر و فوری برای آنها میباشد. یادم هست که چندی پیش، مقام رهبری در رابطه با جنجالی که بعضی ها در مورد آقای مشائی راه انداخته بودند هشدار دادند که نباید گذاشت این نوع مسائل فرعی باعث پی توجهی به مسائل اساسی کشور بشود. متأسفانه با وجود این راهنمایی راهبردی، کماکان عده ای دوست دارند با طرح مسائل حاشیه ای، افکار عمومی را منحرف و یا مغشوش نمایند. من جدا امیدوارم که این فرهنگ "تسویه حساب" بین جناحها و اشخاص جای خود را به رقابت های سالم بدهد و حل مسائل ملی در صدر نگرانیهای ما قرار گیرند تا مملکت سریع تر پیشرفت کند.

هوچی گری در باره من بازی جدیدی نیست و تاریخ آن بر میگردد به بیش از 20 سال پیش. بنیان گذار این جریان در خارج رادیوها و تلویزیون های ایرانی لوس آنجلس و در داخل روزنامه کیهان هستند. در تمامی این مدت، انواع و اقسام تهمت ها را به من زده اند و بزرگترین دروغ ها را در باره من پخش کرده اند. خوشبختانه چون اساس این برخوردها با من بر مرض و غرض بوده است، همه آنها بشکلی تف سربالا شدند! نکته جالب این است که در حالیکه دشمنان نظام اسلامی مرا لابی حکومت اسلامی معرفی میکنند، بعضی از نیروهای نزدیک به نظام مرا "ضد انقلاب" و یا "مامور" دستگاههای اطلاعاتی امریکا میدانند. دلیل مشترک این حضرات هم فعالیت من برای آشتی احترام آمیز بین دو ملت ایران و امریکا بوده و هست. یادتان باشد که ما "فرهنگ صلح" نداریم و برای مواضعی هم که میگیریم کمتر فکر میکنیم و تعقل بکار میبریم. مثلاً، دشمنان جمهوری اسلامی میگویند که آشتی بین ایران و امریکا "عمر" حکومت را زیاد میکند. برعکس، طرفداران حکومت معتقدند و یا اینجور وانمود میکنند که این آشتی باعث "سرنوشتی" انقلاب و نظام میگردد! بعلاوه، بعنوان دو تا از آخرین نمونه های این اتهامات و دروغ پراکنیها در باره من اجازه دهید یادآوری کنم که حدود دو سال پیش شایعه کردند که دانشگاه من مرا اخراج کرده است و به دنبال آن هم شایعه کردند که دختر (19 ساله) من بزرگترین پروژه هتل سازی در کیش را از دولت گرفته است! این را هم یادآوری کنم که در این بیست و چند سال گذشته من اول "متهم" بودم که طرفدار آقای هاشمی هستم، بعد گفتند که طرفدار آقای خاتمی هستم و حالا هم میگویند طرفدار آقای احمدی نژاد هستم!

هوچی گری درباره من بازی جدیدی نیست و تاریخ آن بر میگردد به بیش از 20 سال پیش. بنیان گذار این جریان در خارج رادیوها و تلویزیونهای ایرانی لوس آنجلس و در داخل روزنامه کیهان هستند.

جدیدترین داستانی را هم که اول کیهان در 11 مرداد 1389 و بعد برادر کوچکش تابناک در 29 دی ماه 1389 در باره شرکت من در کنفرانس ایرانیان خارج از کشور سرهم کرده اند دست کمی از خزعبلاتی که قبلاً در باره من نوشته شده اند ندارند. و اما قبل از اینکه به جزئیات این امر بپردازم اجازه بدهید بعضی ملت شریف ایران برسانم که تابناک در تاریخ 12 بهمن 1389، مطالبی از قول من چاپ کرده است که عمدتاً مخدوش و مغرضانه است. بنا به ادعای تابناک، این مطالب را من در جواب خبر منتشره در تابناک 29 دی ماه 1389 نوشته ام. واقعیت این است که تابناک بجای اینکه برابر قانون مطبوعات کشور جوابیه ارسالی من را عیناً چاپ کند، آنرا مثله کرده و مطالب آن را ناقص و برهم ریخته چاپ کرده و جوابهای خود را هم در لابلای نوشته من گنجانده است. با این ترفند، تابناک خواسته است که خواننده نتواند حرف من را بطور منطقی و منسجم درک نماید. در همین حال هم تابناک مطالب زیادی را که در جوابیه ام بود چاپ نکرده و تفسیری را هم که بر برخی از مطالب من گذاشته یک طرفه و نادرست است. تابناک حتی عنوان جوابیه من که "طوفان در استکان" بود را به "رسماً به ایران دعوت شده بودم" عوض کرده است! من طی نامه ای به مدیر مسئول تابناک، ضمن اعتراض به این عمل غیرحرفه ای و غیرقانونی، خواستار چاپ عین جوابیه ام شده ام ولی متأسفانه تا این تاریخ، تابناک نسبت به این درخواست قانونی من بی توجه مانده است. از این رو، تأکید میکنم که آنچه در زیر می آید عین "داستان" است و مطالبی که تابناک منتشره کرده است ناقص و مخدوش میباشد.

این داستان مضحک، که در واقع ادامه داستان "ارتباطات مشکوک" من با آقای مشائی و شورای عالی ایرانیان است، با برگشتن من به ایران بعد از سالها که دور از وطن مانده بودم شروع شد. همانطور که در مصاحبه ها و نوشته های متعدد اظهار کرده ام، آقای دکتر احمدی نژاد، در جایگاه ریاست جمهوری، شخصاً برای برگشتن من به ایران اقدام کردند و برای این محبت هم من مدیون و ممنون ایشان هستم. با این وجود، از همان ابتدا، رقبا و یا دشمنان آقای مشائی سعی کرده اند که برگشتن من به ایران را به آقای مشائی منتسب کنند و بین من و ایشان روابط فکری و سیاسی ویژه پیدا کرده و از آن برای ترور شخصیت هر دوی ما استفاده کنند. یکی از موهوم ترین نوع این برخورد را آقای حسین شریعتمداری، سردبیر کیهان، طی یادداشتی در تاریخ 11 مرداد 1389 به نمایش گذاشت (ص 2). در آن "یادداشت روز" زیر عنوان "آنجا چه خبر است؟"، که بمناسبت دومین همایش بزرگ ایرانیان خارج از کشور نوشته شده بود، آقای سردبیر "همیشه حق به جانب" کیهان سعی



میکنند اول از من یک ضد انقلاب و جاسوس بسازد، بعد مرا به آقای مشائی و کنفرانس وصل کند و بالاخره از این طریق آقای مشائی را تخریب نماید. اما مشکل آقای سردبیر "همیشه در صحنه" ما از همان اول این "طوفان سازی کذائی" شروع میشود چرا که برای پروژه تخریب من و آقای مشائی ناشیانه دروغ سرهم میکند .

برای مثال به این نقل قول که آقای حسین شریعتمداری در آن "یادداشت روز" کیهان به من نسبت میدهد توجه کنید: "مسئولین حکومت عقب مانده و خونخوار جمهوری اسلامی ایران علیه هر آنچه ایرانی و انسانی است قیام کرده و قصد دارند نام میهن را به قهقرا ببرند و در این راه از هیچ خرابکاری و قتل و جنایتی ابا نخوهند داشت".

آقای سردبیرالبته به خواننده اش نمیگوید که این نقل قول را از کجا برداشته است، و دلیل هم دارد که منبع نقل قول را مخفی نگه میدارد. واقعیت این است که این جمله از من نیست و از یکی از مخالفان آنروز من است که امروز یکی از مسئولین طراز اول تلویزیون فارسی صدای امریکا است. اسم ایشان هم علی سجادی است! نقل قول مجعول فوق هم عیناً از "خاطرات" ایشان با عنوان "کور و آب و گودال ... و هوشنگ امیراحمدی" برداشته شده است (مجله "پر"، شماره 132، سال 1375، چاپ واشنگتن دی سی، صفحات 26-27). سجادی در همان مقاله مینویسد که این "خاطرات" را اولین بار در سال 1363 نوشته است، یعنی 26 سال پیش!

سجادی ادعا میکند که جمله نقل قول شده در بالا را امیراحمدی طی یک سخنرانی در سال 1363 بر زبان رانده است. بنامز به این هوش! در آنوقت دوستان زیادی به این روش "ترور شخصیت" سجادی اعتراض کردند. هدف نویسنده اما ترور شخصیت نبود بلکه، همچون آقای حسین شریعتمداری، ایشان هم میخواست که پای من را از ایران ببرد! واقعیت این است که من از سال 1366 رفت و آمد به ایران را شروع کرده بودم و این برای دشمنان جمهوری اسلامی قابل قبول نبود مخصوصاً که من در این مسافرت ها، که به دعوت دولت وقت انجام میگرفت، به بازدید مناطق جنگ زده (در حین جنگ) میرفتم و در کنفرانس های بازسازی بعد از جنگ بسیار فعال شده بودم.

و اما داستان واقعی "شرکت من" در کنفرانس شورای عالی ایرانیان! برای شروع خاطر نشان کنم که در تمامی مدتی که این داستان مطرح بوده است، من سه حرف را در مطبوعات داخل و خارج کشور تکرار کرده ام: اول، اظهار نظر در باره اینکه من به کنفرانس دعوت شده بودم یا نه را به مسئولین کنفرانس میسپارم؛ دوم، من حتی برای یک ثانیه هم در آن کنفرانس شرکت نکردم و در هیچ یک از برنامه های سازمانی، مهمانی، گردشگری و غیره آن حضور نیافتم؛ و سوم، برای مسافرت به ایران، اقامت در هتل، و سایر هزینه ها، دیناری از دولت، شورای عالی و یا مسئولین کنفرانس دریافت نکردم. درباره موارد دوم و سوم چیزی برای اضافه کردن ندارم چون آنچه که گفته ام عین حقیقت است.

اما در رابطه با مورد اول، معتقد هستم که مسئولین کنفرانس میبایست با شفافیت بیشتری حرف میزدند. متأسفانه طوفانی که کیهان و دیگران در استکان ایجاد کردند باعث شد که دیگر کسان بیش از حد محافظه کاری و ملاحظه کاری کنند. واقعیت این است که مسئولین کنفرانس عمداً و یا سهواً از پیشنهاد من برای شرکت در کنفرانس استقبال کردند ولی متعاقباً بدلیل نگرانیهایی که بوجود آمده بود، دعوت کتبی خود را پس گرفتند و از من خواستند که در کنفرانس شرکت نکنم که من هم استقبال کردم. متأسفانه فرهنگ سیاسی ایران بگونه ای ناسالم است که غالباً "دروغ مصلحت انگیز به ز راست فتنه انگیز" میشود، و حتی صادق ترین مسئولین مملکتی ما نیز گاه مجبور میشوند این روش ناسالم را بکار گیرند. بنابراین، من اعتقاد ندارم که دروغی گفته شده بلکه بدلیل همان جو ناسالمی که بوجود آمده بود در شفاف سازی داستان کمی کوتاهی شده است. این را هم اضافه کنم که در رابطه با کنفرانس و مسائل قبل و بعد آن، من هرگز آقای مشائی را دخیل ندیدم و ارتباطی هم با ایشان نداشتم .

در اینجا لازم است درباره مدارکی را که کیهان و تابناک منتشر کرده اند توضیحاتی بدهم. من ضمن تائید واقعیت این مدارک، برداشتهایی که از آنها شده است را ناصحیح و حتی مغرضانه میدانم. مثلاً، تابناک در گزارش 29 دی 1389 خود مینویسد: "در حالی که مسئولان برگزاری همایش، هرگونه دعوت رسمی از هوشنگ امیراحمدی را دروغ میخوانند و بسیاری از رسانه ها از جمله روزنامه کیهان بر دعوت رسمی این فرد تأکید میکردند، سایت «تابناک»، سندی را منتشر و افشا مینماید، مبنی بر این که نه تنها هوشنگ امیر احمدی به ایران دعوت رسمی و هزینه رفت و آمد آن نیز پرداخت شده بود، بلکه او برای آمدن به ایران و میهمان ویژه همایش شدن، شرط و شروطی از جمله پروژه ای در کیش را که جزئیات دقیق آن بعدها منتشر خواهد شد، می گذارد..." توجه شود که تابناک با چه آب و تابی چند مکاتبه الکترونیکی که تماماً در حیطه عمومی هستند، یعنی هیچ مطلب سری در آنها وجود ندارد، را "سند" مینامد و از "افشا"ی آنها حرف میزند!

و اما این مدارک چه واقعیتهایی را نشان میدهند و چه دروغهایی را تابناک به آنها نسبت میدهد؟

اول، حضرات کیهانی و تابناکی از بس در ایران با دکترها و پروفیسورهای قلابی رفت و آمد داشته اند، از بکار بردن عنوان واقعی و صحیح جلوی اسم من هم که از یکی از معتبرترین دانشگاه های دنیا (کرنل) مدرک دکترا دارم و استاد تمام وقت در یکی از دانشگاه های معتبر امریکا (راتگرز) هستم، ابا دارند! آنها حتی با بکار بردن لفظ "آقای" هم حاضر نیستند بر من منت

بگذارند! دوم، در مدارکی که تابناک ویا کیهان منتشر کرده است، هیچ نشانی از اینکه دعوت کنندگان دیناری به من پرداخته اند وجود ندارد، و بنابراین این ادعای تابناک که سندها نشان میدهند که هزینه های من پرداخت شده اند آشکارا کذب محض است. تنها این مدارک نشان میدهند که قرار بود ویا انتظار میرفت که هزینه ها پرداخت شوند که نشدند! خوش به حال بیت المال! تابناک بهتر است برای ادعای کذب خود یا مدرک نشان دهد یا عذرخواهی کند! سوم، این ادعای تابناک هم که من برای شرکت در کنفرانس شرط یا شروطی داشته ام هم کذب محض است. آنچه من در یادداشت‌م نوشته ام این است که علاقمندم در کنفرانس یک مقاله بدهم و آن مقاله نظری را هم (به زبان انگلیسی) با عنوان "مهاجرین جدید و توسعه کشور مبداء" را به پیوست فرستادم.

در رابطه با "طرح بازاریابی کیش" و انزلی که در نامه ام آمده است، هیچ شرطی مطرح نشده است. من البته علاقمند بودم که این طرحها را هم در جلسات تخصصی کنفرانس عرضه کنم. این را هم اضافه کنم که طرحهای بازاریابی کیش و انزلی حدود دو سال پیش به این مناطق داده شد که کمکی به پیشرفت آنها کرده باشم. من برای تهیه این طرحها شخصا مبالغی خرج کردم ولی دیناری از دولت و مناطق آزاد دریافت نکرده ام. من از اینکه توانسته ام به سهم خود خدمتی بکنم خوشحال هستم. باز هم خوش به حال بیت المال! در این رابطه هم تابناک بهتر است برای ادعای کذب خود یا مدرک نشان دهد یا عذرخواهی کند!

مناسفانه بخشی از مطبوعات ایران زمین ما، از روزنامه و تلویزیون گرفته تا سایتهای اینترنتی و بلاگها، پناهگاه افراد بی فرهنگ و بی اخلاق شده اند.

در رابطه با داستان مصاحبه با آقای صادقی خبرنگار فارس هم توضیحاتی را ضروری میدانم چرا که در اینجا هم حقیقت مخدوش شده است. تابناک مینویسد: "مشخص نیست که هوشنگ امیراحمدی، چه سخنان و"مگوهائی" به خبرنگار فارس گفته است" و "چه اظهارات و موارد مهمی را مطرح کرده یا لو داده" است که "میثم طاهری از افراد نزدیک به مشائی"، "به دستور رئیس دفتر رئیس جمهور با هماهنگی سرگرد حسن زمانی، علی راد و جواد عسلی ماموریت میابند، وسایل خبرنگار خبرگزاری فارس...را ضبط کرده و تحویل ریاست جمهوری دهند".

خوشبختانه آقای صادقی در تهران در دسترس مطبوعات و مسئولین هستند و خود میتواند در این باره توضیح بدهد. اولاً، من با آقای صادقی طی مدت آن کنفرانس مصاحبه "جنجالی"ای انجام ندادم و در یک مصاحبه 3-4 دقیقه ای هم که با ایشان در حضور جمعی در هتل داشتم هیچ نوع "مگوهائی" را مطرح نکردم و مواردی را هم "لو" ندادم! حتماً نوار آن مصاحبه باید در جایی موجود باشد و میتواند در دسترس عموم قرار گیرد. ثانیاً، من هیچ اطلاعی مبنی بر اینکه آن مصاحبه توسط افرادی ضبط و به دفتر ریاست جمهوری تحویل میشود ندارم و امیدوارم که این داستان صحت نداشته باشد و احساس من هم این است که صحت ندارد. من از آقای صادقی هم در روزهای بعد که ایشان را باز هم در هتل دیدم و یکی دو بار هم تلفنی با هم حرف زدیم در این رابطه چیزی نشنیدم. این را هم اضافه کنم که در مدت کنفرانس من زیر فشار از سوی هیچ فرد و یا دستگاهی نبودم که مصاحبه نکنم و یا حرف خاصی بزنم و یا نزنم. مشکل شایعه پراکنان در این است که هم میخواهند نشان دهند که من و آقای مشائی روابط دوستانه خاصی داریم و هم میخواهند بگویند که من صرفاً برای شرکت نکردن در آن کنفرانس، میتوانم علیه ایشان "افشاگری" کنم! بعلاوه، این حضرات میدانند که "افشاگری"، "لو دادن"، و یا "هوچی گری" با فرهنگ سیاسی من مغایرت دارند و در چهارچوب ارزشها و اخلاقیات من نمیگنجند.

من از برخورد غیر قانونی و غیر حرفه ای تابناک که حاضر نشده است جوابیه ام را عیناً چاپ کند بسیار متأسف هستم مخصوصاً که این سایت منتسب به آقای دکتر محسن رضائی است که از رجال معقول کشور هستند و در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری یکی از بهترین برنامه های توسعه ملی را ارائه کرده بودند.

من از برخورد غیر قانونی و غیر حرفه ای تابناک که حاضر نشده است جوابیه ام را عیناً چاپ کند بسیار متأسف هستم مخصوصاً که این سایت منتسب به آقای دکتر محسن رضائی است که از رجال معقول کشور هستند و در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری یکی از بهترین برنامه های توسعه ملی را ارائه کرده بودند .

من راستش نمیدانم چرا تابناک از تاکتیک "ترور شخصیت" که مرسوم کیهان است پیروی کرده است. شاید با کیهان دشمن مشترک دارند (آقای مشائی؟) و شاید هم واقعاً هدف شفاف سازی دارد اما نمیداند باید این وظیفه مهم را چگونه به پیش ببرد. هر چه هست من دعا میکنم که تابناک از این مسیر خارج شود و نگذارد فرهنگ سیاسی ناسالم ما از این هم ناسالم تر گردد! واقعیت این است که این برخوردهای غیر متمدنانه در جناح بازیهای متداول و مخرب ریشه دارند، برای منافع ملی کشور مضر هستند، و همانطور که مقام رهبری بارها تذکر داده اند، به صلاح نظام اسلامی هم نیستند. من هم علاقه ای ندارم که توی بازی این جناحهای متخاصم و یا افراد وابسته به آنها بشوم. من فردی فرا جناحی یعنی ملی هستم، به مسائل ایران از این منظر نگاه میکنم، و معتقدم که برای حل مشکلات کشور باید آشتی ملی را هم هدف کرد و هم وسیله برای توسعه ملی. همانطور که گفتم من موافق هستم که مطبوعات ما شفاف سازی بکنند ولی به بهانه این کار، تاکتیک "ترور شخصیت" پذیرفتنی نیست .

در روزگاری نه چندان دور، مطبوعات و مطبوعاتی ها در ایران سنگردار و حافظان شرافت و حقیقت بودند و نجیب ترین و

اخلاقی ترین ایرانیان در این جامعه جمع میشدند. آنها در واقع پیشتازان جنبش مشروطیت و از مدافعین حقوق ملت در مقابل زورگویان، استثمارگران و استعمارگران بشمار می آمدند و میکوشیدند تا در کنار روشنفکران دانشگاهی و حرفه ای، فرهنگ و اخلاق دمکراتیک تازه ای را که عاری از دروغ، تزویر و بیخردی باشد، ترویج کنند و نگذارند فرصت طلبان و بی مایگان بر صنعت نو فرهنگ سازی وطن عزیز ما مسلط گردند. امروز هم فرزنانگان زیادی در مطبوعات ایران قلم می زنند و سعی دارند که کماکان فرهنگ خرد گرایی و حقیقت جوئی را جانشین دغل بازیها و شایعه پراکنیهای متداول بکنند. اما متأسفانه بخشی از مطبوعات ایران زمین ما، از روزنامه و تلویزیون گرفته تا سایتهای اینترنتی و بلاگ ها، پناهگاه افراد بی فرهنگ و بی اخلاق شده اند. این جماعت به بهانه مبارزه با جمهوری اسلامی و یا مبارزه با مخالفین و منتقدین حکومت، از بکارگیری اتهامات ناروا با هدف ترور شخصیت علیه آنانی که با فرهنگ سیاسی ناسالم آنها هم سو نیستند کوتاهی نمیکنند. این وسط، و باید بنویسم با کمال تأسف، مطبوعاتی های ارزنده ما که خوشبختانه هنوز هم تعدادشان کم نیست، از روی حیا و یا بدلیل مرعوب بودن، کمتر لب به سخن میگشایند. درحالیکه نوشتن این جملات مرا بسیار متأسف و متأثر میکند، و از این بابت از مطبوعاتی های شریف ایران زمین طلب بخشش دارم، اما کتمان حقیقت جنایت است، بخصوص که پای مطبوعات و فرهنگ جامعه هم در میان است. من به نوبه خود امیدوارم که مطبوعاتی های فرهنگ ساز و اخلاق پرور ایران یک بار دیگر به میدان مبارزه بیایند و با تمام قدرت خود به سلطه شایعه سازها و بیخرد ها در مطبوعات کشور، از هر جمعیت و جناحی که باشند، پایان بدهند. باشد که چنین شود و اخلاق مطبوعاتی ما یکبار دیگر شکوفا گردد.

سنلهای جوانتر ملت های منطقه دیگر حاضر نخواهند شد که در زیر چکمه های دیکتاتورهای داخلی و استعمارگران خارجی زندگی کنند.

### **انتخاب: آقای دکتر امیراحمدی، بعنوان آخرین سنوال میخواستیم نظر شما را در باره جنبشهایی که در خاورمیانه شروع شده اند، مخصوصاً انقلابات مصر و تونس، بدانیم. مخصوصاً بفرمائید ریشه این حرکتها چیست و چه نتایجی میتوانند عاید شوند؟**

امیراحمدی: اجازه دهید یک جواب جامع به این سنوال را برای فرصت دیگری موکول کنیم. در اینجا من به اختصار نظرم را عرض میکنم. دنیای اسلام و عرب الآن دهه ها است که از طرف غرب و گاه شرق تحقیر و استثمار میشود. این احساس حقارت و غارت در دنیای عرب مخصوصاً بسیار ریشه دار است. بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی در پایان جنگ جهانی اول در 1918، دولتهای انگلیس و فرانسه استعمارگران جدید سرزمینهای عرب (بجز عربستان) شدند و دهه ها ملت عرب را تحقیر و تخریب کردند. با پایان جنگ جهانی دوم در 1945، دنیای عرب میرفت که حیثیت بر باد رفته خود را باز یابد که غرب اسرائیل را درون آن کاشت. متعاقباً، بدلیل پختهای پیپی عربها در جنگهایی که اسرائیلیها و غربیها به آنها تحمیل کردند و شکست تجربه "سوسیالیسم عربی" که آمیزه ای از اسلام سیاسی و ناسیونالیسم عربی بود، عقده حقارت و غارت ملت عرب اوج تازه ای گرفت. در همین حال هم، و دقیقاً برای کنترل عصیانهایی که میتوانست از دل این تحقیر و تخریب فزاینده در بیاید، انواع دیکتاتوری های سلطانی و جمهوری بر آنها تحمیل شد.

البته فرهنگ سیاسی عرب نیز در ایجاد این دیکتاتوری ها نقش مهمی بازی کرد. حالا دیگر، مردم عرب نه تنها توسط اسرائیل و غرب، بلکه توسط دیکتاتورهای فاسد و ضد ملی "خودی" هم تحقیر و تخریب میشدند. نفت هم در برخی کشورها عامل جدیدی برای وابسته نگهداشتن اعراب به استعمار گردید. تحولات اقتصادی و سیاسی این چند دهه اخیر نیز باعث نابرابری های شدید طبقاتی شد. در حالیکه بخشی از عربها جزء ثروتمند ترین انسانهای دنیا هستند، اکثریتی فقیرتر شده اند. در این میان هم، طبقه متوسط بدلیل گسترش آموزش و ارتباطات رشد کمی و کیفی قابل توجه ای کرده است. عامل بی ثبات کننده دیگر شکاف ناشی از رشد سریع و ناموزون زیربنا های مادی و اقتصادی جامعه عرب در کنار عقب ماندگی نهادها و رو بنای سیاسی آن است. در همین حال، افزایش آگاهی های سیاسی، رشد اسلام گرایی، استقلال خواهی در ایران، انقلاب انفورماتیک، و گسترش وسائل ارتباط جمعی اجتماعی، اعراب تحقیر و تخریب شده را هرچه بیشتر عاصی کرد. در واقع، جنبش هایی را که براه افتاده اند، نتیجه این تحولات منفی و مثبت هستند.

غرب و اسرائیل که حاکمیت خود بر سرزمینهای عربی را از طریق دیکتاتورهای دست نشانده اعمال میکرده اند، در مواجهه با این جنبشها، از یک استراتژی دو لبه استفاده میکنند. از یک طرف، چون میدانند که دیگر نمیتوانند دیکتاتورهای مصرف شده را بیش از این حفظ و تحمیل کنند، خواهان خروج سریع آنها از قدرت هستند تا این جنبشها مهار شوند و عمق پیدا نکنند. آنها نمیخواهند که تجربه انقلاب رادیکال ایران تکرار گردد. در همین حال هم که خود را "طرفدار" دمکراسی جا میزنند، غریبها تمام امکانات خود را برای انتقال قدرت به متحدین همان دیکتاتورها بکار گرفته اند. یعنی، آنها نمیخواهند که قدرت از درون طبقه حاکم به خارج از آن منقل گردد. این استراتژی غرب را ما در ارتباط با جابجایی قدرت در تونس و مصر ببینیم. در هیچ یک از این دو کشور، قدرت به خارج از طبقه حاکم قبلی منتقل نشده است و دقیقاً به همین دلیل هم در این دو کشور "انقلاب" اتفاق نیافتاده است. انقلاب وقتی رخ میدهد که قدرت سیاسی از یک طبقه اجتماعی به طبقه اجتماعی دیگری منتقل گردد.

اما این را هم باید اضافه کرد که "این رشته سر درازی دارد." واقعیت این است که آنچه در مصر و تونس اتفاق افتاده است و

احتمالاً در کشورهای دیگر منطقه هم اتفاق خواهد افتاد، شروع یک مبارزه جدی برای اعاده حیثیت، توسعه ملی، آزادیهای سیاسی، و عدالت اجتماعی است. نسلهای جوانتر ملتهای منطقه دیگر حاضر نخواهند شد که در زیر چکمه های دیکتاتورهای داخلی و استعمارگران خارجی زندگی کنند. آنها واقعاً و عمیقاً عاصی شده اند و این عصیان به این زودی و آسانی فروکش نخواهد کرد. آیا این نیروها خواهند توانست جوامع عرب را مستقل تر و دموکراتیک تر کنند؟ بنظر من این امکان حتماً وجود دارد اما برای پاسخ دقیق تر به این سؤال باید منتظر بود تا کیفیت رهبری، خصلت ایدئولوژیک، و فرم سازمانی این جنبش ها مشخص تر و شفاف تر گردند.

در خاتمه، ضمن حمایت از این جنبشها، باید این را هم خاطر نشان کنم که "انقلاب" کردن از "سازندگی" همیشه آسان تر بوده است، و تعمیق انقلاب اگر ورای نیازهای تغییر معقولانه ساختارها برود، نتایج مخرب خواهد داشت. در همین حال، مصر و تونس و دیگر کشورهای که ممکن است به آنها بپیوندند، نیاز به رهبران سیاسی معقول، سیاست گزاران مدبر، مدیران با دانش و تجربه، و فن سالاران آزموده برای سازندگی دارند. اگر چه فرهنگ سیاسی دنیای عرب رشد قابل ملاحظه ای نکرده است، اما بدلیل استعمار و آمیزش با دنیای غرب، خلق و خوی اعراب معتدلتر شده است.

اگر این برداشت من درست باشد، این امکان وجود دارد که جنبشهای دنیای عرب در سرانجام خود به نوعی ائتلافهای سیاسی منجر شوند. در چنین حالتی، آنها خواهند توانست از همه نیروهای ملی برای سازندگی کشورهای مطبوع خود استفاده کنند. بطور مشخص، درک من این است که سواى اجدافى که غرب و اسرائیل به دنیای عرب کرده است، اکثریتی از این ملت، در شرایط بازیافتگی غرور ملی خود، ضدیت با غرب را عمده نخواهد دانست و ضدیت با اسرائیل را هم در چهارچوب سیاسی- دیپلماتیک محدود خواهد کرد. در همین حال انتظار می رود که نیروهای سیاسی با طرح برنامه های آشتی ملی و دولت های ائتلاف موفق به ایجاد زمینه لازم برای انتخابات منصفانه و آزاد بشوند. اما دنیای عرب یک مشکل عمده تر از اینها هم دارد که راه حل آسانی نخواهد داشت: برآوردن سه نیاز متفاوت سه طبقه اجتماعی متفاوت در چهارچوب یک برنامه توسعه ملی - طبقه بالا با نیاز رشد اقتصادی و انباشت ثروت، طبقه متوسط با نیاز اصلاحات سیاسی، و طبقه پایه با نیاز عدالت اقتصادی. انتظار می رود که نخبگان سیاسی و اقتصادی دنیای عرب نتوانند به یک میثاق ملی در این مورد مهم برسند که در چنین حالتی انتظار می رود روند دموکراتیزاسیون کند شده و تضادهای اجتماعی موجب پیدایش دورانی جنبشهای طبقاتی شوند.

---

\*نظرات ایراد شده در این مصاحبه صرفاً اعتقادات آقای پروفیسور امیر احمدی بوده و این خبرگزاری به هیچ وجه دخل و تصرفی در آن انجام نداده ، لذا هیچگونه مسئولیتی در این مورد نخواهد داشت ، و با توجه به اعتقاد بر امانت داری از کلام افراد مصاحبه شونده بدون کم و کاست مطرح میگردد. امید که نقدهایی درخور و علمی توسط علمای بزرگوار و اساتید محترم در اینخصوص دریافت داریم و در گفتگوی میان نخبگان فکری و صاحب نظران ایران اسلامی مان نقشی هر چند اندک ایفا نماییم . "